

## مقام معظم رهبری:

من توفیقات زندگی‌ام را مرهون نیکی به پدرم می‌دانم

تهیه و تنظیم: علاءالدین ملک‌اف

طلبه سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه

سخن از رهبر مسلمانان جهان است. تندیس طراوت و آیت بهار، آیینه صداقت و ساغر انتظار. همو که عارفان ملکوتی همچون آیت‌الله بهاءالدینی و آیت‌الله حسن‌زاده‌آملی، خورشیدش لقب داده‌اند و او را با واژه‌های سرور و سالار ستوده‌اند. براستی سکوت و فقط سکوت، شایسته‌ترین واژه‌ای است که سزاواریم با آن، مقتدای خویش را بخوانیم. لیکن؛ بر سر بازار عشق با اندک بهانه‌ای اگر چه کلافی بی‌مقدار باشد، کافی است که بر این یوسف خراسانی ابراز ارادت و مودت کنیم.

از زلالی آب، صفای آیینه و از فروغ خورشید، ماندگار کتیبه‌ای که به زبان سوسن صحبت کند و سبد سبد شکوفه مریم را هدیه دهد.

او همچنان می‌طراود و بر آسمان دلدادگی‌مانه چون مهری با شکوه می‌تابد. اوست مصداق «المؤمن ینظر بنورالله» همان که هر آنچه به سختی در آینه می‌توان دید، به راحتی تفسیر می‌کند. همان که در عصر جاهلیت ثانی و در این گرداب حیرت، نماینده مهر است و ناخدایی مطمئن.

تابش خورشید، بر پیشانی ماه گونه‌اش هویداست که فرمود: به بندگان با تقوایم فرقان (قدرت تشخیص حق از باطل) عطا می‌کنم.

احسان به پدر و عنایت خدا

پدر مقام معظم رهبری یکی از ائمه جماعت مشهد یودند. ایشان به دلیل یک عارضه چشمی در معرض نابینایی قرار می‌گیرند و برای معالجه و درمان لازم بود به تهران منتقل شوند، در ضمن ایشان به یک پرستار نیاز

داشتند، از طرفی این پدر و فرزندانش علاقه وافری نسبت به همدیگر ابراز می کردند همانند انس و علاقه بین حضرت یعقوب و یوسف.

در این شرائط مقام معظم رهبری مردد بودند که بمانند و درسشان را در قم ادامه دهند یا اینکه از پیشرفت علمی خود صرف نظر کنند و پرستاری پدر را بر عهده گیرند. این شبهه برای ایشان پیش می آید که شاید خدمت به پدر واجب تر باشد. با یکی از دوستانشان که اهل معرفت بود، مشورت می کنند. اومی گوید: عقیده من این است که شما برای خدمت به پدر به مشهد بروید، خدا قم را به مشهد می آورد، یعنی آنچه خدا می خواهد در قم به شما بدهد در مشهد به شما می دهد.

این حرف به دل ایشان می نشیند از تحصیل در قم و آن شرائط ممتازی که در قم پیش آمده بود صرف نظر می کنند و با پدر به مشهد برمی گردند.

(به نقل از آیت الله مصباح یزدی)